

به پرسش کشیدن امور، از این جهت می‌تواند مفید فایده واقع گردد که اگر پرسش مورد نظر از زرفای کافی برخوردار باشد، راه‌گشای بسیاری از بن‌بست‌های فکری خواهد شد و عرصه‌های بدیعی را جهت برون‌رفت از مخمصه‌ای و بسا ورود در فضایی نو نمایان می‌سازد. پرسش از امور واقع آن‌گاه که این‌امور رنگی از استمرار و پیوستگی در زمان را به خود گرفته‌اند و بر همین اساس نیز از قلمرو خود آگاهی انسان خارج گشته‌اند، چنین امری را در سطحی عمیق‌تر و کاربردی‌تر محقق می‌سازد. برخی از این امور خصوصاً اگر در ساحت فکر و اندیشه پیش‌تر پرورانیده شده باشند. چنان پیوستگی‌ای با چارچوب‌های فکری و اندیشه‌ای ما یافته‌اند که گاه مرجعیت دیگر امور نیز واگذار به آن‌ها می‌شود. «حقوق» در معنای عام آن و «حقوق بشر» به‌طور خاص از زمره این امور است. مفهومی که بسیاری مفاهیم و مضامین دیگر، مبذلی مرید برای آن بوده‌اند و چنان در حاشیه آن نگاشته‌اند و سخن رانده‌اند که خود این مفهوم مورد غفلت واقع شده است و سؤالی اساسی را متوجه خود ندیده است. پرسش از حقوق بشر و نسبت آن با اخلاق هدفی است که نوشتار پیش‌رو در پی نیل به آن است.

آن سوی خط قرمز درباب حقوق بشر و چالش‌های اخلاقی آن

■ سلیمان عبرانی

بر اساس مبانی فلسفه اخلاق و قواعد حاصل از آن، توجیه عقلانی برای آن ارائه شده باشد. درک این ضرورت موجب شده تا غالب نویسندگان در حوزه مطالعات حقوق بشر، بخشی از آثار علمی خویش را به توجیه نظری الزام انسان‌ها و حکومت‌ها به قواعد جهان‌شمول حقوق بشری اختصاص دهند. آنان در نوشته‌های خود، ابتدائاً به دنبال اثبات الزام اخلاقی قواعد حقوق بشرند، تا به تبع آن، قواعد حقوق بشر معاصر را قواعدی جهان‌شمول ارزیابی کنند. اما نکته اساسی در نقد آثار و آراء حول مبانی حقوق بشر معاصر، فقدان نقد فلسفی اخلاقی آن‌ها است، به نحوی که گاه استناد به برخی نظریات اخلاقی (هم‌چون نظریه اخلاقی کانت) به عنوان امری بدیهی و خدشه‌ناپذیر شناخته شده است. از همین رو، نوشتار پیش‌رو در پی بررسی قابلیت‌های تئوریک نظریات برجسته اخلاقی، در توجیه جهان‌شمولی حقوق بشر معاصر است، بی‌آنکه متمسک به مبانی اسلامی گردد. عدم تمسک به مبانی معرفتی اسلامی، گشودن فضای نقد مفاهیم غربی، بر اساس مبانی غربی و درون‌تمدنی است. آنچه در پی می‌آید، نقد و بررسی توانایی بارزترین نظریات اخلاقی در غرب است.

به عقیده بسیاری، سخن از مبانی فلسفی و نظری حقوق بشر، بحثی غیرضروری، بی‌تأثیر و حتی انحرفی است، اما علی‌رغم این نگاه‌ها، توجیه مبانی حقوق بشر هم‌چنان موضوع داغ محافل دانشگاهی است. حامیان تئوریک حقوق بشر معاصر، با پی بردن به اهمیت این مسأله تلاش‌های گسترده‌ای^۱ را در جهت اثبات «جهان‌شمولی»^۲ به عنوان مهم‌ترین خصیصه هنجارهای حقوق بشری، مبذول داشته و برای نیل به آن به اندیشه‌های فلسفی اخلاقی نیز متمسک شده و مدعی اخلاقی بودن این هنجارها شده‌اند.

دلیل اصلی توجه به فلسفه اخلاق، کارایی این شاخه از دانش در جهت توجیه الزام‌آور بودن قواعد حاکم بر رفتارهای انسانی است. در واقع، علم اخلاق به دنبال یافتن توجیه عقلانی برای رفتارهای انسانی است و فلسفه اخلاق نیز در پی نیل به درکی نظام‌مند از ماهیت اخلاق و آنچه اخلاق از ما می‌طلبد، می‌باشد.^۳ هم‌چنان‌که سقراط نیز معتقد است موضوع علم اخلاق این است که «باید چه‌گونه زیست و چرا»^۴.

با این وصف، در سنت فلسفی، هیچ رفتاری را نمی‌توان برای انسان‌ها الزام‌آور (به تعبیر حقوق بین‌الملل، «آمره»^۵) تلقی کرد، مگر آن‌که

نظریه امر اخلاقی مطلق کانت^۶

بی تردید، هیچ فیلسوف اخلاقی به سان امانوئل کانت^۷ بنایی عمیق و عقلانی برای دفاع اخلاقی از حقوق بشر، بنا نهاده است؛ چرا که توانست در منظومه معرفتی اومانیستی، بدون تمسک به وحی، تعهد به احترام به انسان‌ها را صرفاً بر پایه عقلانیت انسانی توجیه کند.^۸ کانت، تئوری اخلاقی خود را به شکلی پیچیده و دشوار، به نحوی ارائه کرد که احکام اخلاقی بدون هیچ وابستگی به مرجع بیرونی حتی خدا الزام‌آور جلوه کند. کانت معتقد بود رفتاری اخلاقی و شایسته ستایش است که تنها با انگیزه فعل اخلاقی و نیت خیر^۹ انجام گرفته باشد و هیچ انگیزه دیگری، هم‌چون عقاب و پاداش و لذت، در آن دخیل نباشد.^{۱۰} به عقیده وی، هر انگیزه دیگری جز انگیزه انجام تکلیف، در مقوله میل قرار دارد و در نهایت به حب ذات بازمی‌گردد. وی تأکید داشت، «باید»های مطلق برای تمام ذی‌عقول الزام‌آورند؛ تنها و تنها به این دلیل که ذی‌عقلند^{۱۱}، و به این ترتیب تمام ساختار نظریه اخلاقی خود را بر اساس الزام «ذی‌عقول» در برابر «ذی‌عقول» بنیان نهاد.

وی برای توصیف امر مطلق اخلاقی خود، دو اصل پایه اخلاقی مطرح کرد که بنیان تئوری اخلاقی او را تشکیل می‌دهند. بر اساس قاعده اول «تنها براساس ضابطه‌ای عمل کن که به موجب آن در عین حال بتوانی اراده کنی که آن ضابطه قانونی جهان‌شمول شود»^{۱۲}. براساس این ضابطه، هر فرد در حین انجام هر فعلی باید از خود بپرسد، که آیا حاضر است رفتار وی به قاعده‌ای جهان‌شمول تبدیل شود یا خیر؟ اگر پاسخ او مثبت بود، فرد محق است بلکه باید بدان عمل کند، اما اگر مایل نبود تا دیگری نیز همان رفتار را انجام دهد، آن رفتار غیر اخلاقی است^{۱۳}. وی سپس با ذکر مثال «راست‌گویی» و «دروغ‌گویی»، احکام اخلاقی حاصل از این قاعده را مطلق و استثناء‌ناپذیر توصیف می‌کند و در هیچ صورتی تخطی از این قاعده را مجاز نمی‌داند. کانت حتی در مقاله‌ای به موضوع «دروغ نوع دوستانه» پرداخت و با ذکر مثال «قاتل پرشش‌گر»، دروغ برای نجات جان انسان را نیز رفتاری غیر اخلاقی ارزیابی کرد^{۱۴}. به نوشته وی، اگر یک قاتل اسلحه به دست، از شما بپرسد که آیا انسان الف در خانه هست یا نه؟ چنانچه شما به دروغ، جواب منفی بدهید، مرتکب رفتار غیر اخلاقی شده‌اید، زیرا «قواعد اخلاقی، نه استثناء‌پذیرند و نه نتیجه‌گرا». انسان باید به تکلیف خود راستگویی عمل کند و نباید به نتیجه آن بیندیشد.

قاعده دوم مورد نظر او، به صراحت «انسان» را غایت رفتار انسان‌ها قرار داده و تأکید می‌کند «طوری عمل کن که انسان (انسانیت) را، خواه شخص خودت خواه دیگران، همواره غایت بدانی و هرگز وسیله محض به شمار نیآوری»^{۱۵}. او با طرح این قاعده بر آن بود تا «کرامت انسانی» را محور تمام قواعد خویش قرار دهد، و انسان را با ارزش‌تر از همه موجودات توصیف کند. او در توصیف قاعده دوم، تصریح می‌کند که هیچ رفتار اخلاقی نباید به گونه‌ای باشد که از انسان به عنوان یک وسیله و ابزار استفاده شود. وی بر مبنای همین ضابطه در کتاب درس‌هایی درباره اخلاق (۱۷۷۹ میلادی) تأکید می‌کند «تا جایی که به حیوانات مربوط می‌شود، ما هیچ وظیفه مستقیمی نداریم... صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به یک غایت وجود دارند و آن غایت انسان است»^{۱۶}.

بدون شک، دو ضابطه «جهان‌شمولی» و «انسان‌محوری» کانت، به رغم همه ایرادات وارد بر آن، بنیادی‌ترین و بنیادسازترین ضوابطی بودند که تدوین‌کنندگان حقوق بشر از آن بهره برده‌اند. مفهوم رایج

«کرامت انسانی»^{۱۷} که در اسناد متعدد حقوق بشری بدان اشاره شده، یکی از نتایج تلاش‌های کانت به حساب می‌آید. به علاوه، تأکید ویژه او بر این که اصولاً قواعد اخلاقی، قواعدی جهان‌شمول هستند، دیگر دستاورد بزرگ مدوّنان اسناد حقوق بشر از آموزه‌های کانت است، تا آن‌جا که او را بزرگ مدافع دفاع اخلاقی از حقوق بشر لقب داده‌اند.^{۱۸} با وجود همه وزانت و قوت نظریه اخلاقی کانت در دفاع اخلاقی از حقوق بشر جهان‌شمول، به نظر می‌رسد نظریه امر اخلاقی مطلق، قادر به توجیه جهان‌شمولی آن نباشد. اولین نقصان نظریه کانت در توجیه جهان‌شمولی حقوق بشر، تأکید مطلق و قراردادگرایانه او بر انسان به عنوان موجودی «ذی‌عقل» است، تا جایی که ماسوای آن‌را مستحق احترام و مراعات ندانسته و آن‌ها را صرفاً ابزاری برای انسان متعقل ارزیابی می‌کند. او اگرچه به صراحت آزار حیوانات را امری اخلاقی قلمداد کرد، اما به‌طور ضمنی، استفاده ابزاری از کودکان و مجانین را اخلاقی دانسته و بدین ترتیب حمایت از حقوق محیط زیست، کودکان و افراد دارای اختلالات روانی را خارج از دایره اخلاق ارزیابی کرده است. او با تأکید ویژه بر انسان متعقل و تأکید بر قاعده نخست خود، به نوعی قراردادگرایی متمایل گردیده که تنها انسان عاقل می‌تواند طرف این قرارداد قرار گیرد، و لاغیر. بر این اساس، توجیه هنجارهای حقوق بشری را جمع به اطفال (به عنوان یکی از محوری‌ترین قواعد حقوق بشری) و محیط زیست با چالش جدی تئوریک روبه‌رو خواهد بود.

دومین ایراد وارد بر اندیشه اخلاقی کانت، ضعف وی در توجیه موارد تراحم است. او با حرمت شداد و غلاظ قاتل شدن برای امر اخلاقی، هرگونه استثناء و تخطی از آن‌ها را جایز ندانسته و در هر شرایطی آن‌ها را لازم‌الرعايه دانسته است. بر این اساس، مشخص نیست چنانچه به عنوان مثال میان دو قاعده اخلاقی «حفظ حیات انسان‌ها» و «صداقت» تراحم رخ دهد، کانت چه پاسخی برای آن خواهد داشت. او بدون رتبه‌بندی میان قواعد اخلاقی مطلق، همه را در یک درجه از الزام قرار داده و عملاً انسان‌ها را در موارد تراحم که بسیار اتفاق می‌افتد با بن‌بست روبه‌رو ساخته است.

سومین ایراد ایده کانت در توجیه جهان‌شمولی حقوق بشر، ایراد «این‌همانی» یا «توتولوژی» است^{۱۹}. به عقیده کانت، عملی اخلاقی است که منطبق با وظیفه و تکلیف باشد؛ به عبارت دیگر، او بیان می‌دارد، «باید کاری را انجام داد» که «منطبق با تکلیف» است؛ در حالی که از نظر منطقی، «عمل منطبق با تکلیف»، همان «عملی است که باید انجام داد». در واقع گزاره اخلاقی کانت، دچار این‌همانی است و اعلام می‌دارد، «الف، الف است».

علاوه بر آن، ایراد توتولوژی دیگر نیز بر توجیه اخلاقی حقوق بشر از منظر کانت، وارد است. او در قاعده اخلاقی نخست خود بیان می‌دارد «تنها براساس ضابطه‌ای عمل کن که به موجب آن در عین حال بتوانی اراده کنی که آن ضابطه، قانونی جهان‌شمول شود»؛ حال آن‌که تمام موضوع مورد نقاش، حول این محور است که چه قاعده‌ای را می‌توان جهان‌شمول دانست. به عبارت دیگر، کانت در پاسخ به این سؤال که قواعد اخلاقی جهان‌شمول چیست، گفته است که «هر قاعده‌ای که بتوانی جهان‌شمولش پنداری!». با این وصف، جستجو برای یافتن توجیه اخلاقی حقوق بشر، در میان اندیشه‌های کانت، نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت. در واقع کانت بیان می‌دارد که باید اگر قواعدی جهان‌شمول شدند، آن‌گاه لازم‌الرعايه و جهان‌شمولند!

نظریه قرارداد اجتماعی^{۲۰}

هر چند که ایده «قرارداد اجتماعی»، پیش و بیش از فلسفه اخلاق،

دو نگاه

اولین نقصان نظریه کانت در توجیه جهان‌شمولی حقوق بشر، تأکید مطلق و قراردادگرایانه او بر انسان به عنوان موجودی «ذی‌عقل» است، تا جایی که ماسوای آن‌را مستحق احترام و مراعات ندانسته و آن‌ها را صرفاً ابزاری برای انسان متعقل ارزیابی می‌کند.

مورد توجه فلسفه سیاسی قرار گرفته و به عنوان یکی از نظریات توجیه‌کننده نظام اجتماعی و سیاسی مطرح است.^{۲۱} اما فلاسفه اخلاق نیز از آن برای توصیف رفتارهای انسان بهره برده‌اند. تامس هابز^{۲۲} با طرح ایده حالت طبیعی در کتاب مشهور خود «لویاتان»^{۲۳}، معتقد بود که انسان‌ها چنانچه در برابر یک قدرت مشترک^{۲۴} سر فرود نیاورند، در وضعیت جنگ به سر خواهند برد و در این صورت از تمدن و مزایای آن خبری نخواهد بود.^{۲۵} او با کنار هم نهادن «برابری نیازهای بشر»، «کمبود منابع»، «برابری ذاتی قدرت بشری» و «نوع‌دوستی محدود انسان‌ها»، نتیجه گرفت که چنانچه ضمانتی برای منع آسیب افراد به یکدیگر وجود نداشته باشد و علاوه بر آن اگر مردم به این ضمانت اعتماد نداشته باشند، هرج و مرج و جنگ بر جامعه انسان‌ها سایه خواهد افکند.^{۲۶} ایده قرارداد اجتماعی چندی بعد توسط ژان ژاک روسو^{۲۷} فرانسوی در کتابی تحت همین عنوان، مورد تحلیل جدی قرار گرفت و رفته رفته به مثابه یک نظریه اساسی در توجیه رفتارهای اخلاقی انسان شناخته شد.

بر اساس این نظریه، اخلاق متشکل است از مجموعه قوانین حاکم بر چگونگی رفتار مردم با یکدیگر، که افراد متعقل (ذی عقل) برای تأمین منافع متقابلشان بر سر پذیرش آن توافق کرده‌اند، مشروط بر این که سایرین نیز از آن قواعد تبعیت کنند.^{۲۸} این نظریه با ارائه پاسخ ساده و قابل درکی به مسائل لاینحل فلاسفه اخلاق در خصوص رفتارهای انسان، توانست جایگاهی در مباحث فلسفه اخلاق به خود اختصاص دهد.

با وجود همه این مزیت‌ها، ایده‌ی قرارداد اجتماعی در برابر حجم گسترده انتقادات وارد بر خود، تاب نیاورده و عملاً وزانت لازم برای توجیه مبانی حقوق بشر جهان‌شمول را از دست داده است. به عقیده دیوید هیوم^{۲۹}، ایده قرارداد اجتماعی با هیچ یک از وقایع تاریخی انطباق ندارد و اساس آن مبتنی بر یک سری خیالات واهی است.^{۳۰} هم‌چنین این ایده، در توجیه قرارداد اجتماعی منعقد شده میان نیاکان و تسری آن به نوادگان با چالش روبه‌رو است. از همین رو، الزام‌آور تلقی کردن برخی هنجارها برای تمامی ملت‌ها هرچند که به میناق‌ها و اعلامیه‌های حقوق بشری ملحق نشده باشند از گذشته‌ها تا آینده‌های دور فاقد توجیه خواهد بود.

به‌علاوه، این نظریه نیز هم‌چون نظریه امر اخلاقی مطلق کانت، فاقد قدرت تئوریک کافی برای حقوق اطفال، مجانبین و محیط زیست است، چرا که مبنای خود را بر قرارداد منعقد میان «افراد متعقل» استوار کرده و طبیعی است که براساس اصل بنیادین «نسبی بودن قراردادها»، هر قراردادی تنها برای اطراف آن لازم‌الاتباع بوده و تسری آن به اشخاص ثالث خلاف اصول حقوقی است. از همین رو، خروج موضوعی اطفال، مجانبین و... توجیه هنجارهای حقوق بشری راجع به آنان را غیرممکن خواهد ساخت.

ضعف دیگری که این نظریه در توجیه مبانی اخلاقی حقوق بشر دارد، بحث امکان مقابله به‌مثل در موارد زیر پا گذاشته شدن متن قرارداد است. بر اساس تئوری قرارداد اجتماعی، چنانچه جامعه به مفاد قرارداد پایبند نباشد، شهروندان می‌توانند تحت عنوان نافرمانی مدنی^{۳۱} از عمل به مفاد قرارداد اجتماعی سرپیچی کنند.^{۳۲} حال آن‌که مفاد هنجارهای حقوق بشری آن‌گونه که در حقوق بین‌الملل بیان می‌شود به‌گونه‌ای است که در هیچ حالتی نمی‌توان به بهانه نقض آن از سوی سایر کشورها یا شهروندان یا دولت‌مردان، آن را نادیده گرفت و دست به اقدامات مغایر با هنجارهای حقوق بشر زد.

نظریه فایده‌گرایی^{۳۳}

یکی از مشهورترین و پرطرفدارترین نظریه‌های اخلاقی در میان

فلاسفه مغرب زمین به‌خصوص در قرن هجدهم میلادی نظریه فایده‌گرایی اخلاقی است که تأثیرات آن بر فلسفه حقوق به‌وضوح در اندیشه‌های حقوقی عرفی قابل مشاهده است. اندیشه‌ورزان انگلیسی بزرگی چون دیوید هیوم^{۳۴}، جرمی بنتام^{۳۵}، جان استوارت میل^{۳۶} از جمله کسانی بودند که در آثار خود در زمینه فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی، به جد از این ایده دفاع کرده‌اند، هر چند در برداشت از فایده‌گرایی، اختلافات متعددی اما غیر اصولی با یکدیگر دارند.^{۳۷} بنتام در بیانی ساده، تعریف خود از فایده‌گرایی را چنین توصیف می‌کند: «اخلاق نه عبارت است از راضی کردن خداوند، و نه پای‌بندی و ایمان به قوانین مطلق؛ بلکه اخلاق چیزی جز تلاش برای ایجاد حداکثر ممکن خوشبختی در این جهان نیست»^{۳۸}. او با تمسک به اصل فایده، هرگونه رجوع به خدا و قواعد مطلق اخلاقی را منتفی دانسته و به حمایت از تصویب قوانین فایده‌گرایانه در پارلمان انگلیس پرداخت.

پس از بنتام، جان استوارت میل، در کتاب «فایده‌گرایی» خود (۱۸۶۱ میلادی) با تبیین ابعاد این نظریه، تأکید می‌کند «آموزه فایده‌گرایی آن است که خوشبختی امری مطلوب است و به‌عنوان یک هدف تنها چیز مطلوب است؛ همه چیزهای دیگر به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف، مطلوب هستند»^{۳۹} «قاعده» هدف وسیله را توجیه می‌کند» چنان در میان نظریه‌پردازان این مکتب موجه جلوه کرده که جوزف فلچر در کتاب «مسئولیت اخلاقی» خود (۱۹۶۷ میلادی) به صراحت بیان می‌دارد: «باید پرسید که اگر هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، پس چه چیزی را توجیه می‌کند؟ پاسخ آن البته این است که: هیچ چیز!»^{۴۰}

رویکرد فایده‌گرایانه با بیان این نکته که «فعل اخلاقی فعلی است که بیش‌ترین خیر را برای بیش‌ترین انسان‌ها فراهم آورد»، تلویحاً می‌پذیرد که مفاهیمی به نام عدالت و انصاف نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد؛ زیرا به‌عنوان مثال چنانچه تمام ساکنان یک شهر سفیدپوست، تصمیم بگیرند تنها خانواده سیاه‌پوست ساکن آن شهر را بکشند، و در غیر این صورت کل شهر را به آشوب خواهند کشید، مکتب فایده‌گرایی به‌وضوح اعلام می‌دارد، کشتن آن عده قلیل سیاه‌پوست، عملی کاملاً اخلاقی است.^{۴۱}

علاوه بر این، مکتب فایده‌گرایی اخلاقی در توجیه حق حریم خصوصی افسراد، ناکارآمدی خود را آشکار کرده است. به‌عنوان مثال، چنانچه با انتشار تصاویر خصوصی یک زن و شوهر، تعداد بسیار زیادی از افراد منتفع شده و لذت کسب کنند، به‌عقیده حامیان مکتب فایده‌گرایی، هیچ عمل غیراخلاقی صورت نپذیرفته است!

با این اوصاف، قاعده جهان‌شمول حاصل از ایده فایده‌گرایانه این است که باید به منافع اکثر مردم جهان اندیشید، هرچند برای اجرای آن، حقوق برخی زیر پا نهاده شده و حریم خصوصی افراد، با توجیه لذت بیش‌ترین افراد، مورد تعرض قرار گیرد. دست‌آورد عملی این نظریه، آن است که هیچ حقوق مطلق برای افراد نمی‌توان تصور کرد و هر آن‌چه اکثریت مطالبه کند، طبعاً مطالبه‌ای اخلاقی است؛ هرچند که جان و مال و عرض اقلیت به یغما برده شود. بدیهی است، حقوق بشر حاصل از این رویکرد، حکم خواهد کرد که می‌توان تمامی حقوق اقلیت‌های فکری، سیاسی، اقتصادی و... را برای نیل به منافع جهان متمدن، زیر پا نهاد؛ همان‌گونه که در عمل نیز رخ داده است.

نظریه اخلاق فضیلت‌گرا^{۴۲}

به اذعان فلاسفه بزرگ اخلاق، مکتب فضیلت‌گرایی اخلاقی، یکی از

۱۲ دنگاه

هیچ فیلسوف

اخلاقی به‌سان

امانوئل کانت بنایی

عمیق و عقلانی

برای دفاع اخلاقی

از حقوق بشر، بنا

ننهاده است؛ چرا که

توانست در منظومه

معرفتی اومانیتیستی،

بدون تمسک به

وحی، تعهد به احترام

به انسان‌ها را صرفاً بر

پایه عقلانیت انسانی

توجیه کند.

در مقام تلاش برای یافتن هنجاری برای درستی یا نادرستی رفتارهای انسان، همواره به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین توجیه‌کنندگان قواعد جهان‌شمول بشری مورد استناد حقوق‌دانان قرار گرفته، مع‌هذا توانایی آن‌ها در تحقق این هدف هنوز محل تردید است. جالب آن‌ها حتی جدی‌ترین و قوی‌ترین نظریه اخلاقی در فلسفه غرب، یعنی تئوری اخلاقی کانت، که در صدر تمام نوشته‌های فلسفی در حوزه حقوق بشر است، نیز در مقام توجیه قواعد عام‌الشمول و جهانی بشری ناکارا و معلول ظاهر شده و در بیان ظرافت‌های حقوق بشر معاصر قاصر گردیده است. اگرچه هنوز باب ارائه تئوری‌های جدیدتر اخلاقی برای تئوریزه کردن حقوق بشر معاصر مفتوح است، اما تا کنون هیچ نظریه فلسفی (البته غیرالهی) نتوانسته راه‌حلی جهانی برای قواعد اساسی حاکم بر رفتارهای انسانی به‌دست دهد.



۱- پطروس پطروس غالی، تکاپوی «جهان‌شمولی»: تأملاتی بر حقوق بشر، ترجمه اردشیر امیراجمند، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۱ و ۲۲، زمستان ۱۳۷۶ (و تابستان ۱۳۷۷)

۲- Universality

۳- جیمز ریچلز، فلسفه اخلاق، ترجمه آرش آخگری، تهران، انتشارت حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۱۳

۴- همان

۵- jus cogens

۶- Categorical Imperative

۷- Immanuel Kant

۸- سیدمحمد قاری سیدفاطمی، مبانی توجیهی - اخلاقی حقوق بشر معاصر، مجله تحقیقات حقوقی شماره ۳۵ و ۳۶، ۱۳۸۱

۹- Good Will

۱۰- رابرت آل. هولمز، مبانی فلسفه اخلاق، ترجمه مسعود علیا، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۲۲

۱۱- جیمز ریچلز، پیشین، ص ۱۸۲

۱۲- رابرت آل. هولمز، پیشین، ص ۲۳۴

۱۳- همان، صص ۱۸۲-۱۸۳

۱۴- همان، صص ۱۸۶-۱۸۷

۱۵- رابرت آل. هولمز، پیشین، ص ۲۴۲

۱۶- جیمز ریچلز، پیشین، ص ۱۹۴

۱۷- Human Dignity

۱۸- سیدمحمد قاری سیدفاطمی، پیشین

۱۹- محمد تقی مصباح یزدی، دروس فلسفه اخلاق، تهران، موسسه اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، صص ۹۳-۹۴

۲۰- Social Contract

۲۱- جرالسد سسی مک کالوم، فلسفه سیاسی، ترجمه بهروز جندقی، قم، نشر طه، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۹۲

۲۲- Thomas Hobbes (1588-1679)

۲۳- Leviathan, (1651)

۲۴- Common Power

۲۵- فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد ۵، ترجمه امیر جلال‌الدین علم، تهران، انتشارات سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۲، صص ۴۶-۴۷

۲۶- جیمز ریچلز، پیشین، صص ۲۱۰-۲۱۳

۲۷- Jean-Jacques Rousseau (1712-1778)

۲۸- همان، ص ۲۱۵

۲۹- David Hume (1711-1776)

۳۰- فردریک کاپلستون، پیشین، صص ۳۵۸-۳۵۹

۳۱- Civil Disobedience

۳۲- جیمز ریچلز، پیشین، صص ۲۲۷-۲۳۱

۳۳- Utilitarianism

۳۴- David Hume (1711-1776)

۳۵- Jeremy Bentham (1784-1832)

۳۶- John Stuart Mill (1806-1873)

۳۷- نیکولاس کاپلستون، بتسام، میل و فایده‌گرایی، ترجمه محمد بقایی ماکان، تهران، انتشارات آقبال، ۱۳۸۳، ص ۱۰

۳۸- جیمز ریچلز، پیشین، ص ۱۴۰

۳۹- همان، ص ۱۵۷

۴۰- همان، ص ۱۳۹

۴۱- H. J. McCloskey, «A Non-Utilitarian Approach to Punishment», Inquiry, No. 8, 1965, p. 239-255

۴۲- Virtue Ethics

۴۳- حمید شهریار، فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک اینتایر، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۵، صص ۳۱-۶۱

۴۴- جیمز ریچلز، همان، صص ۲۳۹-۲۴۰

۴۵- میر عبدالحسین نقیب‌زاده، در آمدی به فلسفه، تهران، انتشارات طهوری، چاپ پنجم، ۱۳۸۰، ص ۲۹

۴۶- حمید شهریار، پیشین، صص ۳۷۵-۳۹۵

۴۷- جیمز ریچلز، همان، صص ۲۴۵ و ۲۴۷

کهن‌ترین و در عین حال جالب توجه‌ترین مکاتب اخلاقی به شمار می‌رود و به جهت نسب باستانی آن، همواره مورد توجه صاحبان اندیشه اخلاقی بوده است.^{۲۳} ارسطو ۳۲۵ سال قبل از میلاد مسیح (ع) در کتاب «اخلاق نیکوماخوس»، خیر بشر را در فضیلت‌های اخلاقی دانسته و تأکید کرده که این فضیلت‌های اخلاقی هستند که خصوصیات شخصیتی یک انسان خوب را تشکیل می‌دهند.^{۲۴} فضیلت‌گرایان با طرح پرسش به شکل معکوس، به جای آن‌که هم‌چون سایر فلاسفه اخلاق به دنبال پرسش از این‌که «چه رفتاری پسندیده است» باشند، این سؤال را مورد توجه قرار دادند که اصولاً چه «خصوصیاتی» شخصیت یک انسان خوب را تشکیل می‌دهد. آنان به دنبال تعیین مصداق در حوزه رفتارهای انسانی نبودند و تنها به نتیجه کردار آدمی می‌نگریستند که آیا منجر به خصوصیت مثبت و یک «فضیلت» شده است یا خیر. ارسطو سپس بیان می‌دارد که فضیلت عبارت است از خصوصیتی از شخصیت که در اعمال فرد تجلی یافته و داشتن آن برای انسان خوب است.^{۲۵}

اگرچه منشأ اخلاق فضیلت‌گرا را یونان باستان دانسته‌اند، اما در سال‌های اخیر نیز منتقدان جدی نظریات اخلاقی مدرن، با اعلام شکست و گمراهی نظریات جدید، نظریه فضیلت‌گرایانه را نجات‌بخش نظام اخلاقی اعلام کرده‌اند.^{۲۶} فضیلت‌گرایان با بر شمردن ملکاتی چون صداقت، شجاعت، انصاف، مهربانی، اعتماد به نفس، سخاوت، ادب، وفاداری، کوشا بودن و... فضیلت را حدوسط دو رذیله اخلاقی افراطی و تفریطی دانسته‌اند. به‌عنوان مثال ارسطو بیان می‌کند، شجاعت حدوسط دو رذیله اخلاقی «جبن» و «تهور» است و تعادل میان این دو فضیلت شجاعت را تشکیل می‌دهد. همین‌طور است «سخاوت» که تعادل میان «خست» و «تبدیر» است.^{۲۷}

هرچند فضیلت‌گرایی به خوبی قادر است خلأ انگیزه اخلاقی در سایر نظریات اخلاقی را جبران کند و تا حدی بی‌طرفی اخلاقی در قیبال افراد مختلف را مراعات کند، اما از منظر نظری و در مقام توجیه مبانی حقوق بشر جهان‌شمول، با پرسش‌های جدی روبه‌رو است. اخلاق فضیلت‌گرا اگرچه به خوبی توانسته خصایص نیکوی انسانی را موجه جلوه دهد، مع‌هذا در عرصه عمل با این ابهام روبه‌رو است که در نهایت، نظریه فضیلت اخلاقی چه رفتاری را اخلاقی می‌داند؟ و پاسخ آن در برابر اخلاقی بودن یا نبودن هر رفتار انسانی چیست؟ در واقع فضیلت‌گرایان تنها اعلام می‌کنند که «صداقت» و «راست‌گویی» برای انسان فضیلت است، اما به صراحت بیان نمی‌کنند که آیا باید در هر حال سخن راست گفت؟ و در هیچ صورتی نمی‌توان دروغ گفت. در نتیجه این نظریه در بطن خود هیچ هنجاری را برای رفتارهای بشری ترسیم نمی‌کند و به او اعلام نمی‌کند که چه خط قرمزهایی بر رفتارهای او سایه انداخته است. به بیان دیگر، نظریه فضیلت‌گرایی اصولاً نظریه‌ای هنجارگرا نیست که بتواند هنجارهایی همچون الزامات حقوق بشر را توجیه کند. فلذا به‌رغم جاذبه‌هایی که این نظریه می‌تواند به‌همراه داشته باشد، به دلیل نقص ذاتی در بیان هنجارهای اخلاقی، قادر به توجیه نظری هنجارهای حقوق بشری جهان‌شمول نیست.

نتیجه

به‌رغم تمام تلاش‌های تئوری پردازان برای توجیه جهان‌شمولی هنجارهای حقوق بشری و اخلاقی جلوه دادن آن‌ها، این مسأله هنوز با خلاءهای جدی تئوریک روبه‌رو است و از پایه‌های اخلاقی متزلزلی برخوردار است. اگرچه نظریه‌های مطرح در فلسفه اخلاق،

دو نگاه

رویکرد فایده‌گرایانه با بیان این نکته که «فعل اخلاقی فعلی است که بیش‌ترین خیر را برای بیش‌ترین انسان‌ها فراهم آورد»، تلو یحاً می‌پذیرد که مفاهیمی به نام عدالت و انصاف نمی‌توانند وجود خارجی داشته باشد.